

پرسش شماره ۲۳

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه سوم آذر ماه ۹۹ - بیست و چهارم نوامبر ۲۰۲۰



جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی ایران!

محمد آسنگران

در این نوشته تلاش میکنم به جوانب مختلفی از اوضاع سیاسی ایران و تحولات پیش رو بپردازم. جوانبی که اتفاقا اگر سیاست روشنی در قبال آن وجود نداشته باشد، قدمهای بعد بدون نقشه خواهد بود. بخش اخبار و تفسیر اخبار فقط اتفاقات بعد از وقوع حوادث سیاسی در

صفحه ۲

نگاهی دیگر به آبان ۹۸

درسهای يك خيزش

گفتگو با علی جوادی

پرسش: ماه گذشته گرامیداشت قیام آبان ۹۸ را پشت سر گذاشتیم. تاکنون در محافل اپوزیسیون ایرانی بحثهای متنوعی در مورد آن

صفحه ۶

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

منصور حکمت

گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم

کمونیست: در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سؤال اینست که با وجود

صفحه ۱۰

کرونا،

"فرشته ای" که در آغوش گرفته شد!

محمد رضا پویا

اخبار مرگ و میر ناشی از کرونا بمیزانی است که رژیم اسلامی هم مجبور شده است "آمار" قلبی خود را کمی بالا ببرد اما همچنان بیربط به آمار واقعی است. منابع حکومتی از قرمز بودن وضعیت ۲۵ استان خبر میدهند. اما اگر مطابق آمار دولتی تعداد کسانی که آلوده میشوند را به تعداد استانها و شهرها تقسیم کنیم به عدد ۲۰ یا ۲۵ برای هر شهر میرسیم. انوقت معلوم نیست چرا وضعیت قرمز اعلام شده است؟ اما واقعیت خبر از یک فاجعه میدهد. رژیم اسلامی دیگر نمیتواند اخبار بیمارستانها را سانسور کند. روزانه مردم با ارسال فیلم و خبر از شهرهای مختلف، بخشی از فاجعه موجود را گزارش میدهند. علیرغم تلاشهای صورت گرفته از جانب پزشکان و پرستاران، بیمارستانها عمدتاً به "سردخانه" تبدیل شده اند. نبود امکانات، پرسنل خسته از یکسال کار کشنده که در این اوضاع در زمان استراحتش هم باید برای پرداخت دستمزد و مزایایش دست به اعتراض بزند، و از همه مهمتر نبود هیچگونه برنامه ای برای شکستن زنجیره آلودگی، همه موجب شده است تا مردم در این روزها یک جهنم کامل را تجربه کنند.

پیدایش این اوضاع نه اتفاقی است و نه قابل مقایسه با هیچ جغرافیایی در پهنه گیتی. رژیم اسلامی عفریته مرگ آور کرونا را بمانند فرشته ای به آغوش کشید. آنچه بی برنامه‌گی رژیم اسلامی نامیده میشود، قدم بقدم برنامه ای برای شیوع هر چه بیشتر این ویروس در سراسر کشور توسط جمهوری اسلامی بود. تمامی حرکات و سکنات حکومت در یکسال گذشته در برخورد به کرونا ما را به همین نتیجه میرساند. نزد این جانیان اسلامی، استفاده از هر ابزاری برای ماندن بقول خودشان "مباح" است. اینکه چگونه حکومت کنند برایشان روشن است، ادامه در صفحه نهم

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی ایران!

محمد آسگران

اصلاح طلب دیگر محلی از اعراب ندارد. بخشهای ناراضی فعلی ترکیبی از اصولگرایان و اصلاح طلبان سابق اند که دورنمایی برای آینده جمهوری اسلامی نمی بینند.

اما این بخش ناراضی و غر و لند کن وقتی زبان به بیان ناراضیاتی باز کردند که متوجه شدند نه تنها مردم بلکه همان بخش تجار و بازار که پایگاه جمهوری اسلامی محسوب میشد هم امیدش را به رژیم از دست داده است. در پس این تحولات بود که تعدادی از آنها یکی بعد از دیگری زبان به اعتراض گشوده و تلاش کردند سفره خود را از سپاه و خامنه ای جدا کنند. این بخش با گشودن زبان به نقد خامنه ای و سپاه تلاش میکنند راه برون رفتی برای ایفای نقش در آینده سیاسی ایران بیابند. همزمان بخش دیگری از اصلاح طلبان با پادرمیانی افرادی که مورد اعتماد دو جناح هستند میخواهند خاتمی و موسوی و کروبی و... را از پنجره پشتی به بازار بفرستند. این بخش خنگ و کوتاه فکر هنوز متوجه نشده اند این داروهای تسکین دهنده دیگر دردی از جمهوری اسلامی دوا نخواهند کرد.

جناحهای جمهوری اسلامی به کدام سمت میروند؟

یکی از نتایج خیزش دی ماه این بود که تکلیف جناح اصلاح طلب رژیم را روشن کرد. جناحی که به اصلاح طلبان حکومتی معروف بودند با آغاز خیزش دیماه ۹۶ عملاً در کنار جناح خامنه ای و سپاه پاسداران قرار گرفتند و از نقش سوپاپ اطمینان بودن برای رژیم دست برداشته و مستقیماً خواهان شدت سرکوب جنبشهای اعتراضی مردم شدند. این جناح رژیم بعد از سال ۸۸ و ضربه ای که از جناح مقابل خورد سیر نه نزولی، بلکه متلاشی شدنش را آغاز کرده بود. اما مردم در دیماه رسماً پایان عمر اینها را با شعار "اصلاح طلب اصولگرا دیگر تمامه ماجرا" اعلام کردند. از این مقطع به بعد افراد شاخص این جناح به بررسی آینده خود و جناحشان پرداختند. هرکدام که خواسته اند حساب خود را از خامنه ای جدا کنند یکی بعد از دیگری از دایره و گردونه رژیم بیرون افتاده و به سمت بورژوازی پرو غرب رفته اند. بقیه افراد و شخصیتهای این جناح یا در تحولات بعدی همین سیاست را انتخاب میکنند یا عمر سیاسی و ماندگاری خود را به ایفای نقش سپاه و خامنه ای گره میزنند.

جناح اصولگرا یا همان سپاه و خامنه ای اکنون کل سکان قدرت و تعیین سیاست و اقتصاد جمهوری اسلامی را در دست دارند. اینها میجنگند که بمانند. ابزار و سیاستی بجز سرکوب و دزدی و گسترش تروریسم اسلامی ندارند. برای سرنگونی جمهوری اسلامی راهی بجز شکست این "هسته سخت" ستون فقرات جنبش اسلام سیاسی نیست. بنابراین این تحولات چند سال اخیر، که از دی ماه ۹۶ آغاز شده

ایران است و افق و دورنمایی به هیچ جنبشی نمیدهد. اعتراض مردم علیه جمهوری اسلامی و موقعیت جناح های جمهوری اسلامی و جدال چپ و راست اپوزیسیون محورهای اصلی این بحث میباشدند که تلاش میکنم به جوانب مختلف آن بپردازم.

نگاهی به تحولات سیاسی ایران

با خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ جامعه ایران وارد فاز جدید و برگشت ناپذیری شده است. جنبشهای اعتراضی شامل جنبش کارگری، جنبش آزادیخواهان زنان، جنبش علیه فقر و... در شرایط جدیدی قرار گرفته اند و موقعیتی را خلق کرده اند که کل سیمای سیاسی جامعه ایران را متحول کرده است. به این اعتبار جمهوری اسلامی و اپوزیسیون هر دو وارد فاز تازه ای از رویارویی شده اند.

جناح اصلاح طلب به عنوان بخشی از بورژوازی مغلوب شده در حکومت و حاشیه حکومت، هنگامیکه از جنبش سرنگونی احساس خطر کرد تمام قد علیه این جنبش به میدان آمد و در کنار اصولگرایان قرار گرفت. اصلاح طلبان در شرایط ضعف جناح غالب (سپاه و خامنه ای) به یاری نیروی سرکوب رفتند و نقش سوپاپ اطمینان بودن خود را رها کرده و اینبار رسماً و علناً در کنار خامنه ای و نیروی سرکوب قرار گرفتند. زیرا آنها نگران بودند کلیت نظام از بین برود. بنابراین این خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ از یک طرف دو جناح اصلی جمهوری اسلامی را در کنار هم قرار داد و تیر خلاصی به رقابت جناحهای بورژوازی حاکم زد و هم صف آنها را بیش از پیش متزلزل و پراکنده کرد. بر بستر چنین تحولاتی بود که بخشی از بورژوازی بازار زبان به اعتراض گشود. مدتی طول نکشید که بخشهایی از افراد شاخص دو جناح جمهوری اسلامی هم نگرانی خود را از ادامه حکومت به شکل کنونی بیان کردند. اما با وجود تمام این اتفاقات همه آنها در یک نقطه توافق دارند و آنهم حفظ جمهوری اسلامی است.

اکنون حکومت جمهوری اسلامی محدود به دارو دسته های مافیایی سران سپاه و گله آخوندی شده است که به خانواده دویست فامیل معروف شده اند. این بخش محدود بورژوازی ایران با اتکا به قدرت اسلحه سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و... تمام موجودی سیاسی و اقتصادی ایران را قبضه کرده اند. به این معنا بورژوازی حاکم در جمهوری اسلامی به قشر خاصی از سران سپاه و خیل آخوند درباری محدود شده و تقریباً تک و تنها مانده است. جناحی به اسم

و آیبی هم کم و بیش بر بستر چنین فضایی رژیمهای "مستقل" صدام و اسد و قزافی شکل گرفتند.

بنابر این در پس چنین فضای سیاسی و فرهنگی در منطقه بود که رژیمهای "مستقل" و غیر وابسته شکل گرفتند. اولین ویژگی رژیمهای "مستقل" در منطقه این بوده که عامل و دست نشانده هیچ قدرت جهانی نباشند. ارتش و نیروی مسلح آنها مثل ارتش دوران شاه و ارتش مصر و تونس و... تابع ارتش آمریکا یا بلوک رقیب نباشد. به یک معنا سیاست حاکم بر سیستم ارتش و کل نیروی مسلح و سیاست اداره کشور با حکومتهای "مستقل" طراحی شده و تابع هیچ قدرتی نبوده اند. همین درجه از "استقلال" سیاسی رژیمهای حاکم بر این کشورها را پیچیده و ویژگیهای خاصی به آن میبخشد. به همین دلیل باید متوجه بود که سرنگونی جمهوری اسلامی از راههای پیچیده ای میگذرد. برای مثال هنگامیکه غرب متوجه شد که تلاش برای نگهداری شاه بی فایده است از طریق تماس با سیاستمداران با نفوذ و سران ارتش و ساواک و ... شاه را متقاعد کرد باید از ایران برود و خمینی بیاید. در مصر همین سناریو به شکل دیگری اتفاق افتاد و مبارک را کنار گذاشتند و در تونس هم همین. اما در عراق و لیبی و سوریه و ایران قدرتهای جهانی این امکان و توان دخالت را نداشته و ندارند. زیرا هم ارتش و هم قدرت سیاسی حاکم "مستقل" میباشند. بنابر این سرنگونی آنها از طریق مردم یا از طریق دولتهای رقیبشان از مسیرهای پیچیده ای میگذرد. شباهتی به رفتن شاه و مبارک و بن علی ندارد. اشاره ای گذرا به تاریخ قدرتگیری این کشورهای "مستقل" ما را به شباهتهای آنها بیشتر آشنا میکند.

اگر کشورهای بلوک عربی "مستقل" با استفاده از نوعی کودتا و شبه کودتا به قدرت رسیدند، جمهوری اسلامی بر متن یک انقلاب شکست خورده و با نسل کشی مخالفانش به قدرت رسید و سوار بر موج سیاسی ضد "امپریالیستی" دوره خودش شد که یک گرایش عمومی در میان چپها، اسلامیها و ملیگراها بود. برخلاف تصور ساده انگارانه در میان اپوزیسیون، من فکر نمیکنم سرنگونی جمهوری اسلامی شباهتی به سال ۵۷ داشته باشد. سرنگونی جمهوری اسلامی اگر شباهتی داشته باشد بیشتر شبیه سرنگونی صدام حسین و قذافی و موقعیت اسد است نه شکل سرنگونی شاه و بن علی و مبارک.

اینرا از چند سال قبل تا کنون بارها توضیح داده ایم که چهار "دولت مستقل" در منطقه وجود داشته اند. این چهار کشور با تفاوتی کم و زیادی که با هم داشتند سیاستی نزدیک به هم را دنبال کرده و به احتمال قوی سرنوشتی شبیه به هم خواهند داشت. همچنانکه سرنوشت قذافی و صدام تقریباً شبیه بودند. سرنوشت جمهوری اسلامی و اسد هم در همان چهار چوب میگنجد. بنابر این چپ ایران نباید منتظر سیر حوادث و تنها گزارشگر و مفسر سیاسی اخبار باشد. یک جریان روشن بین و مسئول باید تحولات و احتمالات پیش رو را به جامعه بگوید و وظایفی برای خود و جامعه در قبال آن تعریف کند تا مردم بتوانند با چشم بازتری به جنگ دشمن خود بروند. در هر مرحله و در هر احتمالی که ممکن است اتفاق بیفتد

است و من آنرا فازی تازه در سیاست ایران میدانم به این معنی است که جنبشهای اعتراضی برای اولین بار بدون حفاظ اصلاح طلبان کلیت حکومت و جناحهای آنرا زیر ضرب گرفته اند و این از ماهیت جنبشهای اعتراضی ناشی میشود. سپاه پاسداران و جناح حاکم جمهوری اسلامی که خامنه ای در راس آن است یا بقول زیبا کلام "هسته سخت قدرت" راهی بجز شکست در مقابلش نیست. اما این شکست و تسلیم از دو منظر میتواند اتفاق بیفتد. شکست در مقابل مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی که نتیجه جنگ جنبشهای اعتراضی مردم با رژیم است، یا تسلیم در مقابل آمریکا و همزمان جنگ با مردم که باز هم شکست حتمی است اما راه طولانی تری خواهد بود. بنابر این سیاست باخت، باخت جمهوری اسلامی از راههای مختلفی خواهد گذشت و باید این مسیر پر پیچ و خم را شناخت.

کلید شناخت این پدیده مسئله شناخت از سه ویژگی جمهوری اسلامی است. "استقلال" طلبی، "ضدیت با امپریالیسم" و سرنوشت اسلام سیاسی.

حکومتهاى "مستقل" و سرنوشت جمهوری اسلامی

شعار و مطالبه "استقلال" و مخالفت با "وابستگی" شعار "سگ زنجیری" و "عامل امپریالیسم" و مطالبه و گرایش "ضد امپریالیستی" و... مطالبات و شعارهای شناخته شده ای در انقلاب ۵۷ ایران بودند. این گرایش و مطالبه سیاسی و ایدئولوژیک بخشهایی زیادی از معترضین و چپهای عراق و لیبی و سوریه دهه شصت و هفتاد میلادی و ایران دهه سی و چهل و پنجاه شمسی بوده است. اگر ماکرو به تحولات سیاسی این کشورها نگاه کنیم و تفاوتها و تاکتیکهای محلی آنها را در این سطح از تحلیل نادیده بگیریم متوجه خواهیم شد که سوسیالیسم عربی به عنوان یک گرایش "ضد امپریالیستی" که بعداً در قالب بعث ایسم شکل گرفت و معمار آن میشال افلق بود، دو حزب بعث سوریه و عراق را به قدرت رساند. قذافی هم با الهام گرفتن از همین جهان بینی "سوسیالیسم عربی" در لیبی به قدرت رسید. اگر به قوانین و خدمات کشوری و سیستم حکومتی و نوع دیکتاتوری و نقش "رهبر و لیبر" این سه کشور نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که رابطه آنها با قدرتهای جهانی و رابطه آنها با مردم کشور خودشان بسیار شبیه به هم و از یک جنس هستند. جمهوری اسلامی به عنوان راس جنبش اسلام سیاسی در پس گرایش ضد امپریالیستی جنبش اسلامی به قدرت رسید. ناگفته نماند که گرایش غالب چپ آن دوره ایران که بخش عمده روشنفکران و تحصیلکردگان ناراضی ایران را شامل میشد، متاثر از این مسائل بوده و خود را ضد امپریالیست و ضد فرهنگ غرب میدانستند. اگر بتوان این گرایش را "سوسیالیسم ایرانی" نامید وجه مشخصه اش ضدیت با امپریالیسم آمریکا و ضدیت با فرهنگ غرب بود. این دو ویژگی چپ آن دوره به رهبری حزب توده و سازمان چریکهای فدایی حلقه اتصالشان با جنبش اسلامی را شکل میداد. در کشورهای عراق و سوریه

های سطحی بی بی سی و وی او ای میگیرند نه از فعالین و رهبران جنبشهای اعتراضی در میدان جدال خیابانهای تهران و شیراز و اصفهان و ... برعکس این تحلیلگران سطحی که از تحولات سیاسی عکس میگیرند و اسمش را تحلیل و بررسی مینامند، نقطه قدرت جنبشهای اعتراضی در ایران همین ماهیت اقتصادی آن است که عمیقاً سیاسی است و هیچ بخشی از بورژوازی ایران نمیتواند خود را صاحب آن قلمداد کند. وقتیکه حجاب و لباس و ماتیک و موزیک و آب آشامیدنی و هوای پاک و ... همگی در ایران سیاسی شده است معلوم نیست چگونه کسانی پیدا میشوند که اعتراض به فقر و بیکاری و زندگی زیر خط فقر را سیاسی ندانند.

از نظر من اگر چپ ایران یک شانس داشته باشد همین است که این اعتراضات علیه فقر، آغاز تحولات سیاسی و فاز تازه سیاست در ایران را باعث شده است، نه "توسعه سیاسی" و نه اصلاحات رژیم اسلامی و نه حتی شعار و مطالبه دلخواه اپوزیسیونی که هنوز از درد و رنج مردم حرکت نمیکند. بقیه مطالبات بر حق، مانند مطالبات جنبش برابری طلبانه زنان و نفرت از مذهب و تلاش برای استفاده از شادی و فرهنگ پیشرو، مبارزه برای حق حیوانات و محیط زیست و ... همگی از دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ تا کنون و حتی میتوان پیش بینی کرد تا پایان این پروسه و سرنگونی جمهوری اسلامی تحت تاثیر جنبش علیه فقر و جنبش برای آزادی و برابری قرار دارند و بالانس همه اینها با افت و خیز جنبش علیه فقر که پرچمش در دست جنبش کارگری است تنظیم میشود نه برعکس. به همین دلیل نقش جنبش کارگری هم برای ارتقا جامعه تا این سطح و هم برای ادامه و گسترش این مبارزات تا سرنگونی جمهوری اسلامی و شکل دادن به آلترناتیو بعدی، نه تنها کلیدی و بستر اصلی است، بلکه به نتیجه رسیدن این اعتراضات بدون نقش محوری رهبران و فعالین این جنبش غیر قابل تصور است.

کسی که بخواهد در آینده ایران نقشی جدی ایفا کند یا باید علیه این جنبش باشد یا بخشی از آن. راستها حق دارند آنرا کم رنگ کنند و جنبشهای دیگری را برجسته نمایند. چپا هم برای ایفای نقش در آینده سیاسی ایران راهی برای قدرتگیری ندارند مگر اینکه به عنوان بخشی از این جنبش یعنی جنبش کارگری ظاهر بشوند. این تقابل چپ و راست که ناشی از تقابل منافع جنبشها و طبقات اصلی جامعه است قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز شده است. تقابلی که میتوان آنرا تقابل آلترناتیوهای چپ و راست نامید. تقابل مدافعین سیستم تولیدی حاکم با مخالفین آن. تقابل آلترناتیو جنبش کارگری با شعار آزادی، برابر، حکومت کارگری با مدافعین نظم سرمایه داری و بازار آزاد و همه طیفهای که چشم امید به ترامپ و دولتهای رقیب جمهوری اسلامی دارند است. تقابل دو قطب بورژوازی و پرولتاریا که در هیبت و شکل تقابل چپ و راست خودش را نشان میدهد. در عین حال که هر دو آلترناتیو میخواهند از جمهوری اسلامی گذر کنند و سر به تن این رژیم نباشد.

اما جریانات بورژوایی میخواهند بعد از جمهوری اسلامی نظام طبقاتی و مناسبات تولیدی دست نخورده بماند و دستگاههای سرکوب را تحویل بگیرند. جریانات کمونیست و چپ فقط به عنوان بخشی از جنبش کارگری و به عنوان بخشی از فعالین این جنبش که خواسته

باید نقطه ضعف و قدرت خود و دشمن را در آن حالت شناخت تا بتوان با اتخاذ تاکتیک و سیاست موثر وارد جنگ با آن شد. اما مسئله مهم و تعیین کننده ای که باید مورد نظر قرار داد این است که، علیرغم شباهت رژیمهای حاکم بر این کشورها جامعه ایران و سطح توقع و تجربه تاریخی مردم ایران، بسیار متفاوت تر از کشورهای نامبرده است. ایران یک کشور مدرن با ریشه های عمیق فرهنگ پیشرو غرب است. تنها کشوری در منطقه است که از اول قرن بیستم تا کنون دو انقلاب عظیم و تاثیر گذار را تجربه کرده است. تنها کشوری است که اسلام و حکومت اسلامی بی اعتبار و از طرف نخبگان جامعه و بخش وسیعی از جوانان مدرن، حکومت و ایدئولوژی اسلامیش مورد تعرض است. وجود جنبش کارگری با چهره های شناخته شده آن و بعلاوه تجربه و سیاست مسلط چپ و سوسیالیستی در میان بخش پیشرو فعالین این جنبش، ویژگی خاصی به جامعه ایران داده است. همین خصوصیات و ویژگیها رنگ خودش را به اعتراضات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی زده است. همین ویژگیها میتواند سرنوشت و آینده ایران را طور دیگری رقم بزند.

ماهیت جنبشها و اعتراضات مردم

بدون شک ماهیت هر اعتراض و مبارزه ای به مطالبات و هدف آن مربوط است و این ماهیت چیزی نیست بجز شورش و انفجار علیه فقر و استبداد و مبارزه برای بدست آوردن آزادی و برابری. کارگران و بخش عمده مردم گرسنه اند. دستمزدشان پرداخت نمیشود. آن بخش میانی که ژورنالیسم سطحی امروز آنرا "طبقه متوسط" اسم گذاری کرده است چندغازی هم اگر داشتند بوسیله بانکهای همین سران رژیم بالا کشیده شده است و اکنون اسمشان مالباختگان است. مردم حتی آب و برق کافی ندارند و از هوای سالم نمیتوانند استفاده کنند. اما آگاه و باتجربه اند، معنی تاکتیک و تعادل قوا را میفهمند و تا کنون نشان داده اند که این فهم یک تجربه عمیق اجتماعی پشتش هست. مردم معترض بویژه کارگران آگاه و منتقد سیستم حاکم، آرزو و انتظارشان را از زندگی و سهمی که از تولید و نعمات جامعه میخواهند همانی است که سالها در قطعنامه ها و بیانیه هایشان منعکس شده است. اکنون شورش علیه فقر، شورش علیه ستم و دیکتاتوری و شورش برای بدست آوردن آزادی و برابری و رفاه را میبینیم که بارانی در آسمان بی ابر نبوده است بلکه اعتراضی عمومی برای بدست آوردن مطالباتی است که سالها برای آن تلاش شده است.

بنابر این، محور اعتراض مردم اگر چه اقتصادی و علیه فقر و برای تامین معیشت است اما عمیقاً سیاسی است. کسانی که فکر میکنند این اعتراضات اقتصادی است و باید آنرا سیاسی کنند، نه اقتصاد را و نه سیاست را و نه جامعه و جنبشهای اجتماعی ایران را نفهمیده اند. این دسته از تحلیلگران اگر ایدئولوژیک نباشند غیر سیاسی و تصویرشان را از رسانه

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!

طبقه کارگر دفاع میکند و کاری به جدالهای سیاسی جنبشها از جمله جنبشهای ناسیونالیستی و سوسیالیستی ندارد. یا برای "اجتماعی" شدن، جدال طبقات را قلم میگیرد و به دنیای سیاست غیر طبقاتی پا میگذارد که خود بستری برای نوعی سوسیالیسم غیر کارگری است. جنبش کمونیسم کارگری در تقابل با همه این درکها پا به میدان گذاشت و در نقد آنها فرموله شد و جنبشی است که بخشی از خود طبقه است و جدالش با طبقه حاکم است. اما میدانند که این جدال از مسیر جدال جنبشهای سیاسی اجتماعی میگذرد. میدانند هر کدام از این جنبشها سنتهای سیاسی متفاوتی را خلق کرده اند و هر کدام از این سنتها احزاب متفاوتی را از خود بیرون داده اند. چپی که درک روشنی از سیر جدال سیاسی و طبقاتی نداشته باشد و هر تحول سیاسی و فکری را حاصل جدال طبقاتی نداند، آگاهانه یا نا آگاهانه دست به انبیا سنتهای دم دست و شناخته شده طبقات دیگر میبرد و به مکانیسمهای سیاسی طبقه و جنبش کارگری دوران خود بی توجه خواهد بود و آنرا نمیبیند. به همین دلیل به دام سطحی نگری و عوامی گری "غیر طبقاتی" میفتد که نه جایگاه طبقات و نه جایگاه جنبشهای سیاسی و سنتهای سیاسی این جنبشها و نه احزاب منبعت آنها را نمیتواند بررسی و تبیین کند.

جایگاه و وظایف جنبش کارگری

جنبش کارگری که بعد از خیزش سال هشتاد و هشت تنها جنبش قوی و در میدان مقابله با فقر و سرکوب بود، اعتبار و جایگاه ویژه ای یافت و اکنون رهبران و اعتصابات و تجمعات این جنبش به امید جامعه تبدیل شده است. سیر تحولات کنونی به سمتی میروند که جنبش کارگری و رهبران آن قدم به قدم در راس همه جنبشهای اعتراضی قرار بگیرند. طبیعی است که این موقعیت، وظایف و انتظارات ویژه ای از رهبران این جنبش مطرح میکند که به آن خواهیم پرداخت.

جنبش کارگری همانند هر جنبش دیگری جناحها و گرایشها چپ و راست خودش را دارد. جناح رفرمیست و سندیکالیست جنبش کارگری همانند جناح سوسیالیست و رادیکال آن عمرش به اندازه عمر خود این جنبش است. اما در شرایط خفقان و سرکوب امکان رشد جناح رادیکال و سوسیالیست این جنبش محدود است. برعکس این مسئله امکان رشد جناح رفرمیست در دوره های رونق اقتصادی بیشتر است. اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، هیچ دوره ای شاهد رونق اقتصادی نبوده ایم و به همین دلیل نمیتوانستیم شاهد رونق گرایش سندیکالیستی و رفرمیستی جنبش کارگری هم باشیم. با این حال تیغ سرکوب و محدودیت علیه این دو گرایش تا حدودی متفاوت عمل کرده است. سیاست سرکوب اگرچه علیه این دو گرایش وجود داشته است اما شدت عملی که علیه رادیکالها و کمونیستها بکار گرفته شده است بسیار بیشتر از رفرمیستها بوده است. به همین دلیل بخشی از رفرمیستهای درون جنبش کارگری و نه همه آنها تلاش کردند در قالب شوراها و خانه کارگر و انجمنهای صنفی و... تا حدودی نقش ایفا کنند و محلی از اعراب داشته باشند. اگر چه خود این تشکلهای دولتی و زرد محسوب میشوند و اساسا برای مقابله با جنبش کارگری از جانب جناحی از رژیم تقویت شدند،

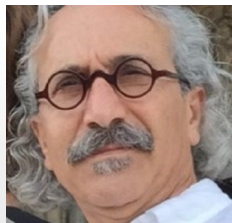
ادامه در صفحه نهم

ها و آرزوهای اکثریت قریب به اتفاق جامعه را نمایندگی میکند، میتوانند نقش تاریخی خود را ایفا کنند. بنابر این روشن است که کمپ چپ جامعه تلاش میکند ضمن سرنگونی جمهوری اسلامی با برقراری آزادی و برابری و رفاه در جامعه، میخواهد سیکل قدرت گیری اسلامیسیم و ناسیونالیسم و دست بدست شدن قدرت میان این دو جنبش را پایان بدهد. این یعنی برپا کردن جمهوری سوسیالیستی و حکومت شورایی، یعنی در هم کوبیدن کل دستگاههای سرکوب و اعلام لغو استعمار و برقراری حقوق برابر همه شهروندان از تمام نعمات زندگی. این تقابل برخلاف تحولات سال ۵۷ از همین امروز و از خیلی وقت پیش آغاز شده است. اکنون این دو جنبش ضمن جنگ با جمهوری اسلامی، جدال شان برای شکل دادن به آینده جامعه ایران آغاز شده است. آینده ایران بعد از جمهوری اسلامی حاصل و نتیجه جدال این دو جنبش است. جنبش سوسیالیستی و جنبش ناسیونالیستی. یا جدال چپ و راست. جامعه ناچار است بین این دو یکی را انتخاب کند. هنگامیکه جامعه به این انتخاب دست بزند شانس انتخاب احزاب و شخصیتهایی از میان این دو کمپ برجسته میشود که قبلا نقشی برجسته و قابل اعتمادی بازی کرده باشند.

جایگاه جنبشهای سیاسی در ایران

با آغاز فاز جدید اوضاع سیاسی ایران از دیماه ۹۶، روشنتر از قبل حکم رفتن کلیت جمهوری اسلامی داده شد و شیپور پایان عمر جنبش اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی به عنوان حکومت برآمده از آن بصدا درآمد. اگر ما در چهارده گذشته شاهد جدال سه جنبش اسلامی، ناسیونالیستی و سوسیالیستی بودیم، با سرنگونی جمهوری اسلامی که حاصل شکست اسلام سیاسی میتواند باشد، عملا دو جنبش اصلی و اجتماعی در سیاست ایران ماندگار خواهند بود و جدال آنها سرنوشت آینده ایران را رقم میزند. جنبش سوسیالیستی و ناسیونالیستی. متأسفانه بسیاری از چپهایی که هیچ وقت معنی مبارزه با جنبش اسلامی را نفهمیدند اکنون هم معنی جدال با جنبش ناسیونالیستی را نفهمند. این چپ اساسا معنی جدال جنبشهای سیاسی و سنتهای سیاسی را نفهمند. آنچه که چپ رادیکال و نه الزاما چپ سنتی طبق عادت و سنت به آن خو گرفته است این است که طبقات را ببیند و احزاب را. این چپ درک عمومی و زمختی از مبارزه و انقلاب دارد. کتابی دنیا را میبیند و ایندولوژیک آنرا توضیح میدهد. این چپ حتی جایی که میخواهد سیاسی بشود تن به راست روی میدهد و فکر میکند با درز گرفتن از جنبشهای طبقاتی که بستر اصلی مبارزه سیاسی بورژوازی و پرولتاریا است میتواند توجه افشار غیر کارگر را بخود جلب کند. زیرا خود را عین طبقه کارگر یا نماینده تام الاختیار آن محسوب میکند. این جریانات چپ درکی افلاطونی و غیر زمینی از مبارزه و جدال طبقات دارند.

آنها یا فکر میکنند طبقات کارگر و سرمایه در یک روز آفتابی به مصاف همدیگر میروند و چپ باید اعلام کند از



نگاهی دیگر به آبان ۹۸

درسهای يك خیزش

گفتگو با علی جوادی

آمد. با مردمی مواجه بودند که گامهای بلندی بر سرنگونی رژیم برداشته بودند. تعرض به برخی از مراکز سرکوب و پایگاههای رژیم، حمله به دفاتر امام جمعه ها، حمله به بانکها و موسسات چپاول اموال مردم و تلاش برای خارج کردن کنترل برخی از محلات از کنترل رژیم، اقداماتی بودند که در این خیزش برجسته شدند. خیزش آبان گوشه هایی از پروسه عملی و چگونگی سرنگونی رژیم اسلامی را به نمایش گذاشت.

رژیم اسلامی خیزش آبان را وحشیانه سرکوب کرد. چرا که صورت مساله اعتراضات آبان بود و نبود رژیم اسلامی بود، چرا که شعار آبان سرنگونی حکومت اسلامی بود، چرا که مردم در آبان به مراکز قدرت و دستگاه سرکوبش تعرض کردند. آبان نشان داد که رژیم اسلامی را در نهایت تنها با يك مبارزه قهرآمیز، يك قیام مسلحانه و سراسری و سازمانیافته، میتوان بطور کامل سرنگون کرد.

پرسش: در ارزیابی از اعتراضات آبان نیروهای دوم خردادی و اصلاح طلبان حکومت مصرانه میگویند که علت اعتراض مردم گران شدن نرخ بنزین بوده است که در همه جای دنیا امر متداولی است. از نظر شما چه عواملی در شکل گیری اعتراضات مردم دخیل بوده است؟

علی جوادی: چه ارزیابی عمیق و همه جانبه ای از زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خیزش های توده ای در جامعه؟! جاشنی يك انفجار عظیم اجتماعی میتواند پدیده های كوچك و حتی كم اهمیتی باشند اما انفجار و ابعاد آن را نمیشود با چاشنی اش توضیح داد. دامنه و قدرت انفجار را باید با میزان و حجم ماده قابل انفجار توضیح داد. با این حساب اگر ولیعهد اتریش در سارایوا مورد سوء قصد قرار نمیگرفت حتما ما شاهد جنگ اول جهانی نبودیم و یا اینکه با پایین رفتن قیمت بنزین نیز باید زمینه و عوامل شکل گیری خیزشهای توده ای از میان میرفت و دیگر هم نیازی به دستگاه سرکوب و چوبه های دار و مراکز شکنجه و کشتار و گورهای دسته جمعی نبود. در هر صورت اراجیف این بخش از مدافعین رژیم اسلامی را نباید چندان جدی گرفت. آبان رویداد و مقطعی در جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم بود.

در آبان مردم در ابعاد سراسری و میلیونی به میدان آمدند. چرا که

صورت گرفته است. جهان نظاره گر "نمایش درنده خوی و جنایت پیشگی" رژیم اسلامی در برابر مردم معترض بود. پرونده جمهوری اسلامی از جنایت و قتل مملو است اما صرفنظر از این بنظر شما چرا حکومت در آبان ماه اینچنین بی محابا دست به قتل عام مردم زد؟

علی جوادی: خیزش آبان ۹۸ يك نقطه عطف در جنبش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و همچنین يك نقطه اوج در تاریخ این جنبش بود. چاشنی این خیزش توده ای افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین و سوخت در جامعه بود. اما چاشنی ای بر کوهی از نفرت و انزجار از حکومتی است که کارنامه اش چیزی جز فقر و فلاکت گسترده و همه جانبه، محرومیت و نابرابری، سرکوب هرگونه آزادی های سیاسی و اجتماعی، ضدیت کور با زن، خوشی، شادی و هر آنچه امروزی و انسانی است و بالاخره ضدیت همه جانبه با کارگر و کمونیسم، نبوده است. مردم در بیش از صد شهر و در اکثر استانهای کشور به میدان آمدند. شعار "حکومت اسلامی نابود باید گردد"، شعار محوری این خیزش سراسری بود.

بنا به آمار رویترز، که با اتکاء به اطلاعات و گزارشات محافل درونی خود رژیم تهیه شده است، بیش از ۱۵۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. عفو بین الملل توانسته است بیش از ۳۰۰ مورد را با اطلاعات دقیق و غیر قابل انکار تایید و ثبت کند. بیش از هفت هزار تن بنا به اعتراف عناصر خود رژیم دستگیر و شکنجه و زندانی شدند. هم اکنون نیز حکم اعدام برای ۵ تن از دستگیر شدگان صادر شده است. آیا این گزارشات تمامی جنایت رژیم را در بیش از صد شهر منعکس میکند؟ تردیدها واقعی و جدی است.

رژیم حکم تیر صادر کرد، وحشیانه و بی محابا به معترضین حمله کردند. خودشان اعلام کردند که علاوه بر شلیک به شقیقه مردم بپاخاسته، پای آنها را هم هدف گرفته بودند؟! دستور شلیک و کشتار هم رسماً از سوی بالاترین مقامات امنیتی و حکومتی صادر شده بود.

در آبان ۹۸ رژیم اسلامی با تمام قوا برای سرکوب به میدان

در آبان ما شاهد اشکال جدیدی از مقابله با رژیم اسلامی بودیم. محدود کردن تحرك نیروهای سرکوبگر در سطح شهر با ایجاد راه بندان و زمینگیر کردن نیروهای نقلیه دستگاه سرکوب رژیم در حین تعرض به مراکز سرکوب و استثمار و تحمیق رژیم اسلامی، از ویژگی های آبان بود. اگر در ۵۷، کارگران ماشین حکومت نظامی شاه را با بستن شیرهای نفت فلج کردند، در آبان با سد معبر و ایجاد راه بندان نقشه مند، تحرك نیروهای سرکوب را در سطح شهر محدود کردند. در آبان فعالین این اعتراض نقشه مند بسیاری از "چشمهای" رژیم در شهر را کور کردند تا رژیم نتواند به سادگی بر چگونگی حرکت اعتراضی در شهر احاطه داشته باشد.

در آبان ما شاهد تلاش برای تصرف و کنترل محلات در برخی از شهرها بودیم. کنترل محلات يك داده و اقدام جدید در چگونگی سرنگونی رژیم اسلامی بود. تجربه آبان و همچنین تجربه چگونگی مقابله با جنبش اسلامی در سطح منطقه خاورمیانه و افغانستان نشان داده است که رژیم اسلامی را باید در هر محله و شهر و استان و منطقه ای سرنگون کرد. رژیم اسلامی تفاوت ویژه ای با رژیم شاه دارد. بر متن يك جنبش ارتجاعی اسلامی به قدرت رسیده است، و در همین ظرفیت هم از موجودیت کثیف و اسلامی خود دفاع خواهد کرد. اگر با سرنگونی رژیم شاه در تهران، عملاً کار رژیم در کل کشور تمام شده بود، اما با سرنگونی رژیم اسلامی در تهران، به احتمالی شاهد سرنگونی رژیم در کلیت خود و در تمام مناطق و بخشهای جامعه نباشیم. به این اعتبار از هم اکنون باید چگونگی تصرف و خارج کردن هر و جب از جامعه را از کنترل اوباش اسلامی حاکم در دستور قرار داد. تاکید بر ایجاد شوراهای سازماندهی بمثابه نطفه شوراهای محلات و محل زیست و همچنین شوراهای محیط کار یکی از حلقه هایی است که باید از هم اکنون مشغول سازماندهی آن در هر گوشه ای شد.

آبان در عین حال اسلحه را وارد سیاست کرد. در بخشهای محدودی از این اعتراضات ما شاهد مسلح شدن فعالین در دفاع از صفوف اعتراضی مردم و مقابله با دستجات مسلح سرکوبگر بودیم. بار دیگر اثبات شد که رژیم اسلامی با زبان خوش در مقابل اعتراضات مردم تسلیم نخواهد شد. این رژیم را باید نهایتاً در يك مبارزه ای قهرآمیز و قیام مسلحانه سراسری سرنگون کرد.

يك ویژگی دیگر آبان ۹۸ شعاری بود که برای اولین بار در سطح توده ای مطرح شد. شعاری که نشاندهنده افق و چشم انداز بخشهای وسیعی از این جنبش از سیر تحولات جامعه پس از سرنگونی رژیم اسلامی است. "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه، چه رهبر" شعاری بود که برای اولین بار در اعتراضات خیابانی، در تهران و چند

چندین سال است که حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده اند و اکنون نیز عملاً دست اندر کار اجرای این حکم خود هستند. چرا که غول اقتصاد حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده است. واقعیت این است که هرگونه تغییر و بهبود اقتصادی در جامعه منوط به سرنگونی رژیم اسلامی است. چرا که سرمایه داری تحت حاکمیت اسلامی در خاورمیانه، حوزه صدور سرمایه و تکنولوژی و دانش فنی نیست. چرا که هر اقتصادی با این مختصات سیاسی محصولی جز فقر و فلاکت گسترده تولید نخواهد کرد. مردم به میدان آمدند چرا که نسلی از توده های مردم رژیم اسلامی را با تعریف خود از زندگی ناخوانا می بینند. این جامعه میخواهد آزاد و برابر و مرفه باشد، امروزی زندگی کند، اما رژیم اسلامی در تناقض ژنتیکی با این ویژگی ها و خواست و تعریف جامعه از زندگی قرار دارد. يك رژیم ضد زن، يك رژیم اسلامی، يك رژیم استثمارگر، يك رژیم ضد خوشی، در جامعه ای که تا مغز استخوانش امروزی و مدرن است و برابری طلب است، بدون تردید به انگیزه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همه جانبه ای برای سرنگونی رژیم اسلامی و شکل گیری جنبشهای اجتماعی شکل میدهند. امروز سرنگونی طلبی يك ویژگی سیاسی جامعه است. هر اعتراض توده ای، مستقل از اینکه با چه بهانه ای آغاز شود، میتواند به سرعت به اعتراضی برای سرنگونی رژیم اسلامی تبدیل میشود.

رژیم اسلامی در هیچ زمینه ای، اقتصاد، سیاست و فرهنگ، چشم اندازی برای بقاء و نقطه سازشی با توده مردم ندارد. سرنگونی رژیم اسلامی محتوم است.

پروش: بنظر شما اعتراضات آبان ماه دارای چه ویژگی هایی بود؟ آیا واقعا چهره سیاست در جامعه پس از وقایع آبان عوض شد؟

علی جوادی: آبان همانطور که اشاره کردم يك نقطه عطف و يك نقطه اوج در تلاش مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی بود. يك نقطه عطف بود، با شعار محوری "حکومت اسلامی نابود باید گردد". آبان در امتداد دی ماه بود که ویژگی اش این بود که رسماً اعلام کرده بود، "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا". آبان گوشه هایی از راه و چگونگی سرنگونی رژیم اسلامی را به نمایش گذاشت. تلاش برای فلج کردن تحرك دستگاه سرکوب در سطح شهر و در عین حال تعرض به مراکز سرکوب و استثمار و تحمیق توده کارکن در جامعه، آبان راه را نشان داد.

شهر بزرگ دیگر سر داده شد. این شعار این حکم پایه ای ما را تایید کرد که مساله تنها بر سر بود و نبود رژیم اسلامی نیست. بلکه در عین حال بر سر این است که کدام آینده قرار است در پس این اعتراضات رقم بخورد. آیا ما باز شاهد قدرت گیری نیروهای استثمارگر و ضد نابرابری و آزادی و مدافع شکاف طبقاتی و اجتماعی خواهیم بود، ترکیبی از حکومت سلطنت و حکومت اسلامی، یا نه، میتوان این گذشته و این مجموعه از ارتجاع و عقب ماندگی را به زباله دانی تاریخ سپرد. این شعار تقابل دو جنبش اجتماعی بر سر آینده ایران را به روشنی به نمایش میگذارد.

خلاصه کنم، آبان درچه ای شد برای رویت دقایق و پیچیدگی های مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی. آبان پوچی توهمات و پروژه های کودکانه گذار مسالمت آمیز از رژیم اسلامی، گذار مذاکره محور، گذار کنترل شده، و بند و بست با بخشهایی از رژیم اسلامی را تماما بی آبرو کرد. نشان داد که کم مشقت ترین، رادیکال ترین، سازمانیافته ترین و قاطع ترین پروسه سرنگونی رژیم اسلامی به سرانجام رساندن يك انقلاب کاری پیروزمند است. آبان درسهای بسیاری برای آموختن داشت.

پرسش: از نشریات مجاز محافل حاشیه رژیم تا طیف هایی از اپوزیسیون راست معتقدند که ورشکستگی اقتصادی رژیم اسلامی موجب رانده شدن "طبقه متوسط" به مرز فقر شده است و اعتراضات آبانماه نمودی از نا امید شدن این طبقه از طرحهای اصلاح رژیم و پیوستنشان به صف سرنگونی طلبی بوده است. شما توافقی با این ارزیابی دارید؟

علی جوادی: اینکه فقر و فلاکت مردم روز به روز در حال گسترش است و هر روز ما شاهد فرورفتن بخشهای بیشتری از جامعه در فقر و فلاکت هستیم، واقعیت جامعه و گوشه ای از نارضایتی های عمیق توده های مردم است. اما این ارزیابی که اعتراضات آبان ناشی از "رانده شدن" این بخش از جامعه به مرز فقر بود، غلط است. يك سؤال، بر مبنای این تفسیر چرا خود آن بخش از جامعه که فی الحال در فقر و فلاکت غوطه ور بود، نیروی محرکه این اعتراضات نبود؟ اگر تشدید فقر این بخش عامل شکل دادن به اعتراضات آبان است، چرا فقیرترین بخش جامعه از نقطه نظر این مفسران نیروی اصلی آبان نبود؟ تصور من این است که خود این مفسران و این نیروها اکنون از "اصلاح رژیم" نا امید شده اند و نتیجتاً به دنبال توجیهی برای رانده شدن خود به موضع

سرنگونی طلبی میگردند. دنیای وارونه ای است! اما اجازه دهید به نکاتی پیرامون این ارزیابی اشاره کنم. واقعیت این است که جنبش ملی - اسلامی، که زمانی به زیر چتر دوم خرداد برای اصلاح رژیم اسلامی بسیج شده بود، با شکست این پروژه تجزیه شده و هر بخش از آن به گوشه ای پرتاب شدند. بخشهای وسیعی از این جنبش سرخورده و دل نگران به موضع راست سرنگونی طلب، علیرغم میل خودشان رانده شده اند. بخشهایی نیز کودکانه در صدد شکل دادن به پروژه دیگری برای اصلاح این هیولای اسلامی اند و بخش کوچکی نیز با خداحافظی با پروژه دفاع از اصلاح رژیم به دفاع از کلیت رژیم برخاسته اند. از این تغییر و تحولات اما نمیتوان نتیجه ای در ارتباط با حرکت "طبقات میانی" در جامعه گرفت. کلا چنین ارزیابی ای در بررسی اوضاع سیاسی و جنبشی و کشمکشهای طبقاتی در ایران غیر واقعی است.

واقعیت این است که بخشهای وسیعی از طبقات دارای جامعه، بخشهای از بورژوازی ایران، خواهان سرنگونی رژیم اسلامی و بعضاً ابقاء اوضاع گذشته هستند. بعلاوه سرنگونی طلبی يك جنبش عظیم اجتماعی است. اما اینکه چه بخش از این جنبش عظیم قدرت خود را در هر دوره ای در اعتراضات اجتماعی به نمایش میگذارد، مساله دیگری است. اصلاح طلبی پروژه بخشی از خود رژیم اسلامی، بخشی از بورژوازی حاکم در ایران بود. نسبت دادن این پروژه به بخشهای میانی جامعه و تراشیدن پایه اجتماعی برای آن گوشه ای از تلاش ورشکستگان دوم خرداد و اصلاح طلبان حکومتی است.

پرسش: در اعتراضات آبانماه شعارهای متفاوت و گاه متناقضی سر داده شده است. شما علت این تفاوتها و تناقضات را در چه می بینید؟

علی جوادی: این تفاوتها و تناقضات ناشی از سیاستها و افقهای متفاوت دو جنبش اجتماعی بزرگ در اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. دو جنبش متمایز اجتماعی و نه بخشهای چپ و راست يك جنبش واحد. تفاوت این دو جنبش را در شعار "رضا شاه روحت شاد" و "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد، چه رهبر" به روشنی میتوان مشاهده کرد!

واقعیت این است که اپوزیسیون حکومت اسلامی يك پدیده یکدست و واحدی نیست. و این بار "همه با همی" هم در کار نیست. "همه با هم" محصول سیاست ائتلاف میان بخشهای مختلف جنبش اسلامی و جنبش ملی - اسلامی و خیل روشنفکران شرق زده و غرب ستیز در سالهای ۵۷ بود. واقعیت این است که نیروهایی که در تلاش برای سرنگونی رژیم اسلامی هستند، به زیر پرچم و چتر واحدی نخواهند

علی جوادی: پیدایش اینترنت و مدیای اجتماعی موقعیت انحصاری سرمایه بر افکار عمومی را به نفع جامعه تغییر داده، اما مکانیسم تحولات اجتماعی و چگونگی تغییر و یا تصرف قدرت سیاسی را تغییر نداده است. کماکان باید تبلیغ و ترویج کرد، افشاگری کرد، سازماندهی و مهمتر باید رهبری کرد. اینترنت دسترسی ما به جامعه و توده مردم را تسهیل کرده است. اینترنت و مدیای اجتماعی ابزاری برای پیشبرد این مجموعه از کارها و نه جایگزینی برای آنها است.

امروز جامعه در پله آخر مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی ایستاده است. فراتر رفتن از این نقطه نیازمند شکل گیری يك رهبری در جنبش سرنگونی طلبی در جامعه است. اما شکل گیری این رهبری خود نیز در گرو يك انتخاب سرنوشت ساز در جامعه است. جامعه باید انتخاب کند. مساله آینده تحولات سیاسی جامعه امروز رقم میخورد. انتخاب امروز آینده را شکل خواهد داد. کدام افق؟ کدام آلترناتیو؟ چپ یا راست؟ کداميك؟ این انتخاب حلقه ای گرهی در پیشرفت مبارزه در سرنگونی رژیم اسلامی است.

رفت. به رهبری واحدی تن نخواهند داد. جدال میان جنبش ها در پروسه مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی تشدید هم خواهد شد.

يك رکن تلاش نیروهای راست ایجاد ایستگاههایی در پروسه مبارزه برای سرنگونی بنیانهای اقتصادی و سیاسی و مناسبات حاکم بر جامعه و طرحهایی برای سازش با بخشهایی از حاکمیت و دستگاه سرکوب است. این پروژه ها را يك به يك باید شکست داد و از سر راه تلاش مردم برای سرنگونی رژیم و دستیابی به آزادی و برابری کنار زد.

پروش: یکی از مباحث مهم ایندوره مساله رهبری سیاسی اعتراضات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. برخی معتقدند که در عصر اینترنت و مدیای اجتماعی برای پیروزی نیازی به شکل گیری رهبری سیاسی بشکل کلاسیک آن نیست و در مقابل نظر دیگری عدم موفقیت اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ در سرنگونی رژیم اسلامی را نبود یک رهبری سیاسی ارزیابی میکنند. شما پیروزی مردم بر جمهوری اسلامی را منوط به چه عواملی میدانید؟

ادامه یادداشت سردبیر: کرونا فرشته ای که در آغوش گرفت...

سوالشن اینست که چگونه میتوان مردم را مستاصل کرد و به تسلیم کشاند. تنها فهم همین حقیقت ساده موجب رمز کشایی رابطه جمهوری اسلامی با کرونا میشود. شهروندان این مملکت به "امان خود" رها شده اند. جمهوری اسلامی قرار نیست در جایی به جمع شدن این ویروس کمک کند. پیام جمهوری اسلامی به جامعه روشن است: اگر این ویروس موجب کشتار میشود، اگر مردم را اجبارا خانه نشین میکند، اگر بیکاری ببار می آورد، اگر بهانه ای برای قرق نظامی خیابانها بدست میدهد، اگر تخم غم و مصیبت و مرگ را بر سر شهر میپاشاند و اگر موجب میشود تا ما چهار روز بیشتر در حکومت بمانیم، باید در آغوشش گرفت و میزبانش شد. رژیم اسلامی از جنس همین ویروس مرگ آفرین است. اما علیرغم همه اینها، اوضاع آنگونه که این قداره بندان اسلامی تصور میکنند، پیش نرفته و نمی رود. پادزهر اسلاميون حاکم در راه است.

ادامه مطلب جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی ایران ...

اما در عین حال مکانی بود که بخشی از رفرمیستهای درون جنبش کارگری به آن چنگ ببندازد و خودی نشان بدهند. بخش دیگری از رفرمیستها در قالب تشکلهای مستقل سندیکایی و حتی انجمنهای صنفی به کارشان ادامه دادند. اما آنچه که جنبش کارگری به معنای اخص کلمه گفته میشود که باعث و بانی تحولات سیاسی در ایران بویژه بعد از سال ۸۸ شده است، نقش گرایش رادیکال و سوسیالیست درون جنبش کارگری بود که پرچم و سیاست و نقد ریشه ای به کل نظام سرمایه داری و حکومت را برافراشته نگاهداشت و اکنون جامعه به این بخش از فعالین و رهبران جنبش کارگری چشم دوخته است. جنبش علیه فقر و در دفاع از معیشت و آزادی و برابری نتیجه کار و فعالیت این بخش از جنبش کارگری است.

در شرایط بحرانی و اعتراضی امروز ایران که نمایندگان همه جنبشهای اجتماعی و جریانهای سیاسی مدعی قدرت سیاسی به فکر ارائه آلترناتیو برای بعد از جمهوری اسلامی افتاده اند، شانس این بخش جنبش کارگری که بتواند کل طبقه کارگر و معلمان و پرستاران و ۹۹ درصد جامعه فقر زده را نمایندگی کند و پرچم آنها را به دست بگیرد از هر آلترناتیو دیگر بیشتر است. اما این شانس برای پیروزی فقط بیشتر است نه حتمی، چون بدون یک ستاد رزمنده و رهبری کننده جامعه، بدون هماهنگی طیف وسیعی از فعالین جنبشهای رادیکال و ضد سرمایه که علیه دشمنان حاکم و اپوزیسیون راست که همگی به کمپ بورژوازی تعلق دارند، توان به قدرت رساندن این آلترناتیو بشدت پایین خواهد بود.



تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

منصور حکمت

دوره های معینی، در شرایط بحرانهای سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل‌گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سؤال میتواند این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته است بر این محدودیتها فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص‌تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سؤال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهای که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. سندیکا و شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایش‌های متفاوت در درون جنبش طبقاتی اند. بعبارت دیگر اینها را نباید بصورت طرحها و الگوهای سازمانی تجریدی و خارج از زمان و مکان و بدون پیشینه و محتوای اجتماعی و تاریخی معین در نظر گرفت.

جنبش سندیکایی و جنبش شورایی و نیز جنبش کمیته‌های کارخانه و غیره، جنبشهای متمایزی در درون طبقه کارگر هستند. جنبشهایی که محتوای سیاسی و افق عملی متفاوتی را نمایندگی میکنند و حتی نفوذ آنها در لایه‌های مختلف طبقه کارگر یکسان نیست. بنابراین سؤال باید بطور مشخص‌تر طرح شود. علل عدم موفقیت جنبش سندیکایی و تریبیونیونی در ایران چه بوده است؟ و یا، جنبش شورایی مشخصاً چرا نتوانسته به نیازهای سازماندهی توده‌ای کارگران پاسخگو باشد؟ اینجا دیگر باید از بحث موانع و دشواری‌های عام فراتر رفت و به دینامیسم حرکت خود این جنبشهای معین و مشکلات آنها در ایران پرداخت.

اگر مسئله را اینطور در نظر بگیریم، فوراً متوجه میشویم که جنبش‌های واقعی برای سازماندهی توده‌ای کارگران، اجزاء حرکت‌های اجتماعی وسیعتری هستند که نه فقط در قبال سازمانیابی کارگری، بلکه در رابطه با کل اوضاع اقتصادی و سیاسی در جامعه آلترناتیو خود را ارائه میدهند. جنبش سندیکایی یا جنبش شورایی، اجزاء حرکات وسیعتری برای تغییر کل جامعه هستند در جهت خاصی. این تصور خام اندیشانه سنتی در چپ را باید کنار گذاشت که گویا احزاب سیاسی مبارزه آگاهانه و هدفمند سیاسی را نمایندگی

این دلایل چرا تشکل شورایی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورایی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای بحدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابلش خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورایی فی‌الفسه مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

منصور حکمت: اجازه بدهید مقدمتاً این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هایی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قبل از استبداد رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل‌گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما بهرحال اگر ۳۰-۲۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مبنا قرار بدهیم، متوجه تفاوت‌های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم.

این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمزدی در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تأثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکایی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته‌های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تأثیرات جدی‌ای نپذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیمهای سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

میکنند و تشکلهای کارگری فعل و انفعال "خودبخودی" کارگران برای بهبود اوضاعشان را منعکس میکنند.

واقعیت اینست که تریدیونیویسم و جنبش اتحادیه‌ای هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تریدیونیویسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر میرود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح میشود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی- رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک را قلم بگیریید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساسا در این است که لاقبل بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند.

در مورد جنبش شورائی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است. شوراهای اگر چه تاریخا بدرجه زیادی مورد توجه انارشسیسم قرار داشته اند، اما منتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم تداعی شده و پیوند خورده است. تجاری نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراهای و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقا به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراهای بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دموکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک. اگر شوراهای (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسب‌تری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفا به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارائی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در درون کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه‌های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دموکراتیک و رفرمیستی است. این صرفا ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکتی سندیکائی در مقایسه با حرکتی شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جایی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخا نبوده اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایشات اجتماعی غیر کمونیستی در میان کارگران دیده اند و وجود آنها را برسمیت شناخته اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شیوه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدیونیوی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدیونیوی توسط کمونیست‌ها. (تجربه سندیکاها سرخ کمینترن هم دقیقا تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدیونیویسم واقعا موجود که تحت تاثیر سوسیال دموکراسی قرار داشت بود).

بحث اینست که تریدیونیویسم آلترناتیو ویژه کمونیسم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسم جنبش شورائی است. با اینحال کمونیست‌ها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه‌های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیست‌ها همواره عناصر فعال جنبش‌های اتحادیه‌ای بوده اند، اما تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراهای سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفا ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی بهتر مقاومت میکند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. میگویم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده

ممکن نیست که تشکل شورائی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه‌ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

منصور حکمت: تجربه این را در مورد اتحادیه‌ها نشان داده است. اما کم است نمونه شوراهائی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه داده باشند. شوراها، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دمکراسی مستقیم کارگری بوده باشند، عمدتاً با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراها هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولاً ضعف شوراها و تفوق ارتجاع به درهم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه‌تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

کمونیست: در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراها در دوره‌های غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکل‌های توده ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملاً نمایندگان آگاه و رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکنند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظه‌کار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

منصور حکمت: اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمندگی و مبارزه جوئی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموماً نقیضاً، نشان داده است، ادامه کاری و رزمندگی یک تشکل کارگری کاملاً بستگی به این دارد که چقدر بتواند توده کارگران را در میدان نگاهدارد، چقدر بتواند ظرف مبارزه وسیع و توده ای باشد و چقدر کارگران را در تصمیم گیری و تعیین سیاست ها و پیشبرد آنها دخیل کند. به این ترتیب شورا هنوز بیشترین امکان را دارد، چون فلسفه وجودی‌اش، برخلاف تجربه بسیاری از سندیکاها، سازماندهی عمل توده‌ای و ابراز وجود توده‌ای کارگران است.

بهر صورت طرح سؤال به این شکل خیلی مجرد و فرضی است. حزب کمونیست ایران در زمان و مکان معین، در کشور معین و در مقطع معینی از مبارزه طبقاتی در ایران، کارگران را به جنبش

است. اینکه اتحادیه‌ها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیت‌های اتحادیه‌ای) تبدیل شده اند، به این دلیل نبوده که کارگران در خواص این "الگو"ها غور کرده اند و سندیکا را مناسب‌تر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به بقدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دمکرات در کشورهای اروپائی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر میبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه‌ها با شوراها و کمیته های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکایی در اروپای غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده‌ای در خارج ساختار اتحادیه‌ها شدت گرفته است.

ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح میکنیم، بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیست‌ها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکائی در ایران حتی بیشتر از جنبش شورائی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. درچنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل‌گیری آن بوجود آمده. ما میگوئیم شوراها روشهای طبقاتی‌تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می آورند، شکافهای صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمیکنند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوائی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیستها بوده اند، در ایران از زمینه های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا میخوانیم.

کمونیست: تجربه نشان داده است که حتی وقتی تشکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل میکند و دولتها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت میگیرد که این تشکلهای از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا

برانگیز است و تخیلات رفرمیسم سترون در ایران را بیان میکند و دومی گواه دیگری بر عجز سوسیالیسم خلقی ایران از درک نیازهای مبارزه کارگری در بعد علنی و توده‌ای است و آلترناتیوی ذهنی، روشنفکرانه و نامربوط به مسأله مورد بحث است.

راه واقعی، راه کمونیستی، جنبش مجمع عمومی و در تکامل آن جنبش شوراهای کارگری است. اینکه اگر این جنبش رشد کند و در دوره انقلابی بعدی اوج بگیرد، بعداً در صورت شکست انقلاب به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، بحثی نیست که کمکی به روشن شدن مسئله مورد اختلاف در مقطع حاضر نکند.

کمونیست: در مقدمات قطعنامه گرایشات سندیکالیستی هم‌ردیف با گرایشات محافظه کارانه و بصورت منفی مورد اشاره قرار گرفته اند. آیا سندیکالیسم مستقل از نقشی که در دوره‌های مختلف تاریخی و اوضاع و احوال متفاوت جنبش میتواند بعهده بگیرد یک گرایش منفی در درون جنبش کارگری است؟

منصور حکمت: مقدمات بخش کلیات قطعنامه اصولاً اشاره مستقیمی به سندیکا ندارد. شاید منظور شما مقدمه قسمت آخر (بخش د: "در باره سندیکا") است. اینجا هم از سندیکالیسم بطور کلی بعنوان گرایش منفی صحبت نشده. بحث بر سر مشاهده یک سیر تجربی و واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکاها آشکار شده است. تجربه سندیکاها تاکنونی، تاریخ جنبش سندیکائی تاریخ نیات سندیکالیست ها نیست، تاریخ خود سندیکاهاست. ناتوانی از ایجاد یک وحدت وسیع طبقاتی، نزدیک شدن عملی تا حد رابطه تنگاتنگ با سیاست و جریان‌های حزبی رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک، دور شدن از دمکراسی مستقیم و پیدایش یک سیستم اداری بوروکراتیک (تا حد تعیین روسای مادام‌العمر در برخی اتحادیه‌ها و بی‌اختیاری جمع‌های اعضا و توده‌های عضو اتحادیه) و غیره که در قطعنامه به اختصار به آنها اشاره شده، جزء خصوصیات مشخصه تریدیونیویسم است، آنطور که عملاً این جریان تا امروز حرکت کرده است. اما هیچیک از اینها برای این ادعا که سندیکالیسم بطور کلی یک "گرایش منفی" است کفایت نمیکند. نقش سندیکاها را باید در چهارچوب اجتماعی و تاریخی معین بررسی کرد. در بخش اعظم اوقات سندیکاها تنها ابزارهای مبارزاتی توده کارگران بوده اند. امروز معدنچی بریتانیائی عملاً ابزاری جز اتحادیه معدنچیان برای دفاع از حقوق خود ندارد. در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های کارگری نقش بسیار پیشروتری از سندیکاها در اروپای غربی بازی میکنند. عیب و ایراد این سازمانها هرچه باشد، اینها در یک مقطع معین ابزارهای مبارزاتی کارگرانند.

اما مسئله اینست سازمانیابی تریدیونیوی در مقام مقایسه با چه آلترناتیوی و در متن چه اوضاعی دارد ارزیابی میشود. پس از انقلاب اکتبر، اتحادیه‌های کارگری در روسیه، برای مدتی به پناهگاه جناحهای سازشکار و رفرمیست تبدیل شدند. برای کارگران ایران، امروز وجود یک اتحادیه ادامه کار که حتی از حقوق یک بخش از کارگران دفاع کند، یک دست آورد مثبت و ارزنده است. اما اگر ما

مجمع عمومی و جنبش شورائی فرا میخواند. همین امروز این استبداد سیاه و این شرایط غیر انقلابی وجود دارد، و همین امروز مبارزات جاری کارگری نه توسط اتحادیه‌هایی که قانونیت بورژوایی را پذیرفته اند، بلکه به یمن کارگرانی پیش می‌رود که آماده اند پیشان را از محدوده امکانات قانونی مبارزه (که در ایران بسیار ناچیز است) بیرون بگذارند، برخلاف دستور دولت و جلوی چشم عمال سرکوب او، بطور غیرقانونی مجمع عمومی تشکیل بدهند، بطور غیرقانونی اعتصاب کنند، تظاهرات کنند و غیره. اگر کسی پیدا بشود که به روشی غیر از این، یعنی به طریق "قانونی"، اتحادیه‌ای تشکیل بدهد که از نظر دولت حق داشته باشد قانوناً اعتصاب کند، قانون کار را نپذیرد و کارگران را علیه آن بسیج کند، در انجمن‌های اسلامی را ببندد و شوراهای اسلامی را جارو کند و به رهبران کارگری میدان فعالیت بدهد، ما اولین کسانی خواهیم بود که دست او را بفشاریم!

مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه به‌رحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریدیونیوی به درجه‌ای ثبات در قانونیت بورژوایی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.

ما برای مبارزه قانونی کارگران اهمیت حیاتی قائلم، اما این نمیتواند به معنای ارجحیت سیاسی تریدیونیوی به سیاست شورائی باشد. تذکر می‌دهم که در واقع امروز کسی، مگر در طیف توده‌ای و اکثریتی، چنین توهمات ندارد. هر سندیکالیستی که بخواهد قدری واقع بین و لاجرم قدری رادیکال باشد، این را میفهمد که حتی ایجاد سندیکاها مستلزم یک مبارزه وسیع "غیرقانونی" کارگران است که سازمان خودش را میخواند. از همین روست که عده‌ای از "سندیکای مخفی" سخن میگویند، یعنی سندیکالیسم غیرقانونی، سندیکالیسم غیرعلنی و غیرتوده‌ای. که این دیگر به تمامی نقض غرض است، چون قرار بود بحث شورا و سندیکا پاسخ مسئله سازمانیابی علنی و توده‌ای کارگران را بدهد. بحث ما اینست که حتی در شرایط استبداد بورژوایی و اسلامی کنونی امکان ایجاد تشکلهای علنی و توده‌ای کارگری که وجود خود را به دولت تحمیل کنند وجود دارد، تشکلهایی که قطعاً رابطه نزدیکی با سازمانهای مخفی حزبی و آرایش‌های مخفی کارگران پیشرو خواهند داشت. نه سندیکای قانونی پاسخ مسئله است، نه سندیکای مخفی. اولی توهم آمیز و توهم

طرح کرده است یا خیر. بهرحال پاسخ من اینست که چنین استدلالی متکی به تعبیری ذهنی و ولونتاریستی از مختصات و خصوصیات جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری بطور اخص است.

اما بحث اصلی من اینست که اصولا این استدلال گرهی از کار ما باز نمیکند. چرا که بنظر من شرط مطلوبیت یک تشکل توده‌ای در ایران امروز این نیست که لزوما در فردای انقلاب هم ارگان عمل انقلابی کارگران باشد. حتی یک تعاونی و صندوق کارگری هم برای ما ارزش خاص خود را دارد. مسئله اینجا نیست. مسئله بر سر واقعی بودن این آلترناتیو، جدی بودن آن در رابطه با سطح مبارزه و مطالبات کارگری و اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ارزش آن در قیاس با آلترناتیو سوسیالیست رادیکال برای همین شرایط جاری است. ما طرفدار شورا نشده ایم چون صرفا "فردا" شورا انقلابی عمل خواهد کرد، و سندیکا نه. بلکه همچنین و از آن مهمتر به این دلیل که همین امروز جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی قابلیت سازماندهی کارگران برای دفاع از حقوق و منافعشان را دارد. البته باید باز هم اشاره کنم که سندیکالیست‌هایی که میخواهند واقعا فردا انقلابی عمل کنند، امروز برخلاف مثال شما، نه از سندیکای علنی و قانونی و توده‌ای، بلکه از سندیکای مخفی حرف میزنند. و گفتم که این در حکم نقض غرض و فرار کردن از مسئله نیاز کارگران ایران به تشکل‌های توده‌ای با ظرفیت مبارزه علنی و وسیع است. مسئله‌ای که به اعتقاد ما جنبش مجمع عمومی توان پاسخگویی به آن را دارد.

کمونیست: با این تفصیل این نکته را که قطعنامه میگوید ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم کمی از لحاظ عملی بیشتر باز کنید. آیا تلاش همزمان برای ایجاد تشکل شورایی و در عین حال حمایت فعال از کارگرانی که در همانجا قصد ساختن سندیکا را دارند در عمل با اشکال مواجه نمیشود؟

منصور حکمت: ما از تلاشهای کارگران برای تشکیل سندیکا حمایت میکنیم زیرا به صرف اعلام موضع حزب به نفع شورا و به صرف معطوف شدن کارگران رادیکال و کمونیست به جنبش مجامع عمومی و به آلترناتیو جنبش شورایی، همه کارگران پشت سرما صف نمیکشند. طبقه ما همچنان در اشکال گوناگونی در کار سنگر بندی در برابر بورژوازی خواهد بود و یکی از این اشکال تلاش برای ساختن سندیکاهاست، اعم از مخفی و علنی و غیره. ما از هر سنگربندی طبقه کارگر حمایت میکنیم و برای تقویت آن تلاش میکنیم. ما هیچ دو خشتی را که کارگران در مبارزه روی هم چیده باشند بر نمی‌چینیم، بلکه میکوشیم با دخالت خود، با حمایت خود و با فداکاری در صف هر نبرد طبقاتی، این تلاشها را به آن جبهتی برانیم که به اعتقاد ما منافع واقعی کارگران در آن تامین میشود.

هدف ما اینست که جنبش کارگری در برابر بورژوازی هرچه قدرتمندتر باشد. اگر سیاست ما به سیاست همگیر در درون طبقه کارگر تبدیل شده باشد، مطمئنیم قدرت کارگران به بهترین وجه به ظهور خواهد رسید، اما مادام که همگام با ما گرایش مبارز دیگر

در شرایطی حرف میزنیم که این اتحادیه‌ها وجود ندارند، شرایطی که جنبش مجامع عمومی و شورایی خود آلترناتیو واقعی‌تری را عرضه میکنند، دیگر نمیتوان بر این اعتقاد که "سندیکا بالاخره از هیچ چیز بهتر است" مرکز ثقل سیاست یک حزب کارگری را به تشکیل سندیکا معطوف کرد.

کمونیست: تلاش برای ایجاد سندیکا در شرایطی که کارگران از هر نوع تشکل توده‌ای محرومند الزاما به این معنی نیست که طرفداران سندیکا خواستار باقی ماندن در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری‌اند. استدلال آنها میتواند این باشد که اگر مسئله اساسی متشکل کردن کارگران در سازمانهای توده‌ای است باید به این شکل شناخته شده از تشکل روی آورد، چرا که آسانتر میتوان وجود آنرا به دولت قبولاند. این کار ممکن است و موارد زیادی از عملی بودنش در دست است. واضح است که وقتی جامعه و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد سندیکا هم به تبع شرایط نقش غیر متعارف یعنی متناسب با شرایط را بعهده خواهد گرفت. در مقابل این استدلال چه میگوئید؟

منصور حکمت: اجازه بدهید بالاخره تکلیف یک نکته را روشن بکنیم. آیا سندیکا بالاخره یک "تشکل شناخته شده" هست یا خیر، بر حسب میل تشکیل دهندگان آن تغییر میکند؟

بنظر من اولی درست است. سندیکا یک شکل شناخته شده از سازمانیابی کارگری است و دقیقا قول امروزی هیات موسس سندیکای فرضی ما مبنی بر اینکه سندیکا در دوره انقلابی متناسب با شرایط نحوه کارش را تغییر خواهد داد، مثلا رادیکالتر خواهد شد یا در ظرفیت‌های دیگری و به اشکال دیگری عمل خواهد کرد، ارزش عملی زیادی ندارد. همانطور که ما نمیتوانیم امروز به دلیل اختناق حزب فرمیست بسازیم و قول بدهیم که در آستانه انقلاب سرموقع آنرا به یک حزب کمونیست تبدیل خواهیم کرد، طرفداران سندیکا هم نمیتوانند امروز سندیکای مجاز بسازند (یعنی سندیکای قابل قبولاندن به دولت) و قول بدهند در فردای بحران سیاسی آنرا به ارگان قدرت و عمل مستقیم توده‌ای تبدیل خواهند کرد. سیر مبارزه طبقاتی اینچنین سناریو‌هایی را نمیپذیرد. این موسسین سندیکا نیستند که مقدرات آتی سندیکا را تعیین میکنند، بلکه خصوصیات خود حرکت سندیکایی و ظرفیت‌های سندیکا بعنوان "یک شکل شناخته شده" است که دامنه عمل سیاسی و مبارزات آتی آن، رهبران آن و کارگران سازمان یافته در آن را مشروط میکند.

جنبش سندیکائی، تا آن حد که بهرحال در شکل‌گیری آگاهی سیاسی کارگران نقش بازی میکند، آنان را با افق و روحیه سندیکائی بار خواهد آورد. این تعریف سندیکا از خود و جایگاه اجتماعی موجود آن است که انسانهای متناسب با خود را به میدان میکشد و به فعالین خود تبدیل میکند. نمیدانم آیا واقعا جریانی استدلال فرضی شما را در دفاع از سندیکا

نیازمند تغییر شکل باشد پاسخ میدهد؟

منصور حکمت: منظور قطعنامه اینست که با تمرکز تولید و گسترش مالکیت های بزرگ دولتی و انحصاری، و نیز با ورود دولت به صحنه بعنوان طرف حساب اصلی کارگران، مسائلی که اوضاع زیست و کار کارگران را تعیین میکند، و نیز روشهای بهبود سطح زندگی و آزادی عمل سیاسی کارگران، هرچه بیشتر خصلتی سراسری و فراصنفی بخود میگیرند. اگر به مبارزه چند ساله اخیر طبقه کارگر ایران توجه کنید این واقعیت را به روشنی می بینید. قانون کار، طرح طبقه بندی مشاغل، ساعات کار، بیمه بیکاری و غیره، مسائل گرهی‌ای در این دوره بود. در ایران بطور مشخص هر اعتراض کارگری، و در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی، فوراً پای دولت را بعنوان مدافع و قیم کارفرما به میان میکشد. در ایران، اتحادیه های کارفرمایان خصوصی در رشته های معین کمتر وجود داشته و عمدتاً دولت این نقش را برای بخش خصوصی انجام میدهد. کارگر ایرانی خیلی سریع خود را در برابر دولت، وزارت کار و قوانین و مقررات دولتی میباید.

اما بهرحال بحث شما دست روی نکته درستی میگذارد. موارد زیادی هست و خواهد بود که در آن کارگران یک رشته یا شاخه تولیدی معین در مقابل مسائل مشترکی قرار میگیرند که فوراً قابل تعمیم به سایر شاخه ها نیست. هر سازمانیابی توده‌ای کارگری باید بتواند رهبری مبارزه در این موارد را تامین کند. اتحادیه‌های کارگری، البته در همان شکل بیشتر شناخته شده شان، سنتاً این کار را میکنند، اما به بهای منزوی کردن مبارزه در این شاخه از شاخه های دیگر. تجربه مبارزات معدنچیان یا کارگران چاپ در انگلستان در چند ساله اخیر نمونه کلاسیک این نقطه ضعف اتحادیه‌هاست. معدنچی برای حفظ اشتغال خود یک سال تمام قهرمانانه اعتصاب میکند، دهها هزار خانواده و گاه کل شهرهایی که حول تولید ذغال سنگ شکل گرفته است، به فقر بیسابقه‌ای دچار میشوند، اما اتحادیه حمل و نقل، یا اتحادیه کارگران برق و غیره، از آنجا که فوراً خود را مورد مخاطره نمی بینند، دست روی دست میگذارند و یا از آن بدتر در خدمت شکستن اعتصاب معدنچیان عمل میکنند. این هویت رشته‌ای و شاخه‌ای اگر بیش از حد برجسته شود به کارگران ضربه میزند.

جنبش شورائی این ضعف را ندارد. یعنی مبنا را هویت طبقاتی کارگران و تمرکز محلی و منطقه ای آنها قرار میدهد. اما این نگرانی میتواند وجود داشته باشد که همانطور که گفتید آن حساسیتی را که اتحادیه‌های شاخه‌ای و صنفی در مقابل مسائل ویژه کارگران یک صنف و یا رشته معین دارند نداشته باشد. باید برای این فکری کرد. بنظر ما جنبش شورائی و سیستم شورائی ظرفیت انطباق با این شرایط را دارد. ساختمان محلی و منطقه‌ای ساختار اصلی و ستون فقرات سیستم شورائی را تشکیل میدهد. اما این مانع از این نیست که آرایش‌های دیگری در درون سیستم شورائی، برای همسو کردن و هدایت مبارزه شوراهای کارگری در یک رشته معین بوجود نیاید. شوراهای منطقه‌ای یا شورای سراسری میتواند کمیسیون‌ها و

در درون جنبش طبقه دست بکار ایجاد اشکال دیگری از اتحاد باشند، ما به آنها یاری میرسانیم و در عین حال میکوشیم جنبش مجامع عمومی و شوراهای بیشترین نفوذ و اعتبار را در میان کارگران پیدا کنند، زیرا معتقدیم کارگران از این طریق به قدرت واقعی خود در مبارزات جاری و در مبارزه بر سر قدرت سیاسی دست پیدا میکنند. اگر کارگرانی بخواهند امروز سندیکائی سازمان بدهند، ما حتماً توجه آنها را به مثبت تر بودن تلاش برای ایجاد شوراهای از طریق دامن زدن به جنبش مجامع عمومی جلب میکنیم. اما اگر کسانی هم اکنون چند گام در این مسیر پیش رفته باشند، اگر واقعا گامی در جهت ایجاد سندیکای مورد نظر خود پیش رفته باشند، میتوانند روی کارگران کمونیست بعنوان حامیان و تقویت کنندگان خود حساب کنند. البته در چنین شرایطی نیز، همانطور که در قطعنامه گفته شده، ما خواهیم کوشید حرکت سندیکائی مقهور نقاط ضعف سنتی سندیکاها نشود و از تجارب مثبت جنبش شورائی، مانند اتکاء به دموکراسی مستقیم و اراده کارگران، اجتناب از بوروکراتیسم، حفظ فاصله از جریان‌های فرمیستی و غیره استفاده کنند.

بعلاوه، در قطعنامه گفته شده است که در موارد خاصی، خود ما مستقیماً برای ایجاد سندیکاها خواهیم کوشید، اما تلاش خواهیم کرد که این سندیکاها در آینده رابطه تنگاتنگی با جنبش شورائی داشته باشند و تحت موازین معینی به آنها متصل شوند.

کمونیست: در بخش رئوس سیاست ما آمده است که ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف و مالکیت دولتی موجب میشود که سازماندهی بهتر کارگری بر تشکلهای فابریکی - منطقه ای استوار باشد. سوال اینست که کارگر در مبارزه اقتصادی بطور مستقیم در مقابل مالک قرار نمی گیرد. چرا که سرمایه یک بنگاه میتواند متعلق به تعداد نسبتاً زیادی سهامدار باشد که حتی یکبار هم کارگران تحت استخدام شرکت خود را ندیده باشند. کارگر با کارفرما یا نمایندگانی از سرمایه مواجه است که کار را سازمان داده او را به استخدام درآورده و از او کار میکشد. مبارزه اقتصادی روزمره در مقابل این دستگاه صورت میگیرد. مثلاً کارگر صنعت نفت با شرکت نفت طرف است و کارگر صنعت برق با توانیر. سازمانی که خواهد در هر سطح کارگر را بطور یکپارچه و بسادگی در مقابل این حریفان قرار بدهد البته یک سازمان رسته ای یا صنفی نیست اما در عین حال یک سازمان منطقه ای هم نیست. اگر کارگران پالایشگاه تهران و پالایشگاه شیراز بلاواسطه با هم در یک سازمان باشند حربه براتری در مبارزه اقتصادی خود دارند تا اینکه با واسطه سازمانهای منطقه ای بیکدیگر مربوط شده و متمرکز شده باشند. آیا سازمان شورائی با این نوع از کار مبارزه اقتصادی خوانائی دارد؟ این مورد را یک مثال فرض کنید و در کل توضیح بدهید که این جنبش مجمع عمومی مورد نظر قطعنامه به چه طریقی به مسائل مختلف و متنوع مبارزه طبقه بی آنکه ظاهراً

سندیکاهای خود را به مجامع عمومی متکی کنند. پذیرش محدودیت به مبارزه اقتصادی در چهارچوب قوانین موجود، یکی از موازین "تعریف شده و شناخته شده" است که احدی از سندیکالیست‌های مبارز حاضر به پیروی از آن نیست. بنابراین تعریف الگوها و موازین لازم برای خود جنبش سندیکائی هم یک مسئله است. سندیکالیست ایران در انتهای قرن بیستم و تحت رژیم اسلامی استفاده خیلی کمی می‌تواند از میراث جنبش سندیکائی در عرصه موازین و قواعد و مقررات سندیکاها بکند و خود باید از نو تعبیر جدیدی از سندیکا و موازین آن بدست بدهد. در واقع اگر دقت کنیم، نظرات سندیکالیست‌های امروز بسیار مبهم تر از ایده‌های طرفداران شورا است. از اکثریت و حزب توده تا جناح چپ سوسیالیست‌های خلقی طرفدار ایجاد سندیکا هستند، اما الگوهایشان کمتر شباهتی به هم دارد - اگر اصولا الگوئی را مد نظر داشته باشند.

اما در مورد شوراها، آیا حزب الگوی تعریف شده‌تری دارد؟ بله. تا امروز ما در باره شوراها و خصوصیات آنها زیاد صحبت کرده ایم. در مورد ساختمان سیستم شوراها کارگری این نکات را میتوان برجسته کرد:

۱- شورای پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمت هائی از یک واحد (بزرگتر) تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری، نه به اعتبار دریافت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت، بلکه به اعتبار کارگر بودن، عضو مستقیم و صاحب رای شورا است.

۲- شورا از یک ساختمان منطقه‌ای تبعیت میکند، و نه رشته‌ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر، شورای نمایندگان شوراها پایه در یک منطقه تعریف شده است. این ساختمان هر می تا تشکیل شورای سراسری بسط مییابد.

۳- نمایندگان شوراها در شوراها بالاتر، هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند، عزل و فراخوانده میشوند.

۴- مجمع عمومی در هر سطح، از شورای پایه تا شورای نمایندگان، عالیترین مرجع تصمیم‌گیری هر شورا است. مجمع عمومی واحدها مسئولین اجرایی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشست‌های خود تعیین میکند. این مقامات نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود.

۵- اساسنامه و موازین شوراها، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراها خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیطة دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶- شوراها کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. موازین این الحاق و اتحاد را بسته به مورد خود شوراها تعیین

کمیته‌های ویژه‌ای برای تمرکز روی امور کارگران در شاخه‌های مختلف تولیدی در حیطة فعالیت خود داشته باشند. شورای منطقه‌ای یا سراسری میتواند اختیارات این کمیسیون‌ها و کمیته‌ها را بنحوی تعریف کند که به نیازهای رهبری مبارزه در چنین مواردی پاسخگو باشند. بهرحال باید نقطه مبدا و ساختار اصلی را تعریف کرد و خود را با واقعیات منطبق نمود. جنبش اتحادیه‌ای اساس را هویت و موقعیت کارگر در تقسیم کار قرار میدهد، و سپس، البته معمولاً با موفقیت کمی، میکوشد تا با ایجاد ائتلاف‌ها و آرایش‌های ترکیبی میان اتحادیه‌های مختلف، بنوعی رهبری سراسری برای کل کارگران شکل بدهد. به همین دلیل، ایجاد همبستگی طبقاتی و فراصنفی و فرارشته‌ای مشکل دائمی جنبش تری‌دیونیونی است. در مقابل، جنبش شورائی از موقعیت عمومی کارگر بعنوان مزدبگیران تحت استثمار در برابر سرمایه حرکت میکند، یعنی از هویت طبقاتی کارگران، و میکوشد به نیازهای ویژه کارگران در شاخه‌ها و رشته‌های مختلف تولیدی پاسخگو باشد. هر دو شکل معضلات خود را دارد. اما این دومی بنظر ما، شیوه طبقاتی‌تر و اصولی‌تری است.

کمونیزم: اگر قرار است ایده شوراها به واقعیت بپیوندد باید همه اجزایش بیان عملی و ملموس پیدا کند که همانطور که الگوهای کاملاً تعریف شده‌ای از تشکل سندیکائی، نهادهای مختلف، قواعد فعالیت در این تشکل و حتی آئیننامه‌ها و مقررات داخلی‌اش وجود دارد. آیا حزب تدقیق ایده شورا از جنبه‌های عملی و اجرایی را وظیفه خودش میدانند یا این را به خود این جنبش واگذار کرده است؟

منصور حکمت: اجازه بدهید یکبار دیگر خاطر نشان کنم که بنظر من "الگوهای کاملاً تعریف شده تشکل سندیکایی و نهادها و قواعد و آئین نامه‌ها و مقررات آن" نه فقط دیگر نقطه قدرت جنبش سندیکائی نیست، بلکه مانع مهمی برای این جنبش در ایجاد رابطه با اعتراضات رزمنده کارگران است. هر سندیکالیستی که امروز میخواهد خود را با مبارزه رادیکال و رزمنده کارگری تداعی کند مجبور است بخشی از این الگوها و قواعد و موازین "کاملاً تعریف شده" را ملغی اعلام کند. این بخصوص در مورد ایران صدق میکند.

الگوها و موازین "کاملاً تعریف شده" سندیکاها، یعنی الگوهای سندیکاهای قانونی در کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا. قطعاً متوسل شدن به اینها در ایران کسی را یک قدم به هیچ نوع سندیکائی نزدیک نمیکند. برای همین عناصر رزمنده تر جنبش سندیکائی امروز نه از این موازین "تعریف شده"، بلکه از تجدید نظرهای خود در آن حرکت میکنند.

مجمع عمومی با اختیارات وسیع جزء قواعد تعریف شده سندیکا نیست. طرفداران رادیکالتر سندیکا در ایران حاضرند

خواهند کرد.

این نکات تصویر کلی‌ای از ساختمان یک سیستم شورائی بدست میدهد. اما موازین عملی‌تر و کنکرت‌تر را خود جنبش در سیر حرکت خود تعریف خواهد کرد. دامنه عمل واقعی شوراهای در تحلیل نهائی تابع تناسب قوای طبقاتی خواهد بود. هیچ مقررات و اساسنامه از پیشی‌ای این دامنه عمل شوراهای را نباید محدود کند.

در مورد جنبش شورائی و شوراهای باید یک نکته را اضافه کنم که برای توضیح اساس موضع حزبی لازم است. کارگر در جامعه سرمایه‌داری هم باید بتواند از حقوق جاری و روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه‌داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و درهم شکستن پایه‌های قدرت طبقات استعمارگر آماده کند. تا آنجائی که چپ اصولاً برای تشکلهای توده‌ای کارگری نقشی قائل بوده، معمولاً نقش اول را به اتحادیه‌ها و نقش دوم را به شوراهای محول کرده است.

این تصور قطعاً به سیر رویدادهای تاکنونی در جنبش کارگری مربوط میشود. دوره‌های غیر انقلابی شاهد فعالیت اتحادیه‌ها و غیبت شوراهای بوده است و در دوره‌های انقلابی نقش شوراهای برجسته شده است. اما این یک قاعده از پیش نیست. اتحادیه‌ها و شوراهای الگوهائی نیستند که کارگران بنا بر یک تصمیم و طرح از پیش معلوم در دوره انقلابی به یکی و در دوره‌های رکود به دیگری متوسل شوند. شورا و اتحادیه همانطور که گفتیم دو افق سیاسی و مبارزاتی مختلف را نمایندگی میکنند که در دوره‌های متفاوت تقویت و تضعیف میشوند. در غیر اینصورت اتحادیه‌ها میبایست در شرایط انقلابی قاعدتاً به نفع شوراهای کنار بروند و شوراهای در شرایط رکود رسماً خود را به نفع اتحادیه‌ها منحل کنند. واقعیت اینست که چنین فرارومدار و قانونمندی‌ای وجود ندارد. اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی باقی میمانند و برای حفظ و گسترش نفوذ خود میکوشند و تا آنجا که تاریخ انقلابات گواه بوده است در این شرایط رقابت میان جنبش شورائی، یا کمیته‌های کارخانه، با اتحادیه‌ها بر سر رهبری جنبش کارگری بالا میگردد. شوراهای به سهم خود با اوجگیری ضد انقلاب در برابر انحلال و تعطیل خود مقاومت میکنند. بنابراین رابطه شورا و سندیکا با دوره بندی‌های سیاسی در جامعه، یک رابطه تئوریک نیست و یک دستورالعمل قراردادی ندارد.

سوالی که به این ترتیب پیش می‌آید اینست که آیا جنبش شورائی و شوراهای میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند - همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراهای به

فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراهای بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندهان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تردیونیونیسم در ایران، جنبش شورائی را به پرکردن این خلاء موظف میکند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد. شک نیست که جنبش شورائی در چنین شرایطی به تمام افق مبارزاتی خود دست پیدا نمیکند. شک نیست که جنبش شورائی در مراحل اولیه از محدودیت‌های زیادی برخوردار خواهد بود. به همین دلیل ما در وهله اول، بعنوان گام اول، از جنبش مجامع عمومی سخن میگوئیم. این جنبشی برای شکل دادن به شوراهای پایه و ایجاد نوعی رابطه بالفعل و غیر رسمی میان آنهاست که در مراحل بعدی ایجاد شوراهای عالیتر را ممکن میکند.

باین ترتیب جنبش مجامع عمومی هم یک پاسخ در خود و مستقل به نیازهای مبارزات جاری است و هم یک سنگ بنای اساسی برای جنبش شورائی در کل. طرفداران اشکال دیگر سازمانیابی توده‌ای کارگران، مثلاً مدافعان سندیکاهای رزمنده، میتوانند و محق خواهند بود که جنبش مجامع عمومی را پایه پیشروی‌های بعدی خود در جهت ایجاد سندیکاها تلقی کنند. ما نه فقط ایرادی در این مسئله نمی‌بینیم، بلکه فکر میکنیم اگر این درجه همسویی میان جناحهای رزمنده جنبش کارگری، مستقل از دورنمای درازمدت‌تر آنها، وجود داشته باشد، جنبش مجامع عمومی و به تبع آن، مبارزات جاری کارگری با سرعت بیشتری رشد خواهد کرد. اما به سهم خود مطمئنیم که جنبش مجامع عمومی تناسب بیشتری با شکل‌گیری بعدی شبکه شوراهای کارگری خواهد داشت تا اتحادیه‌ها و نیز تضمینی خواهد بود برای اتکاء بیشتر تشکلهای توده‌ای کارگری در آینده، از هر نوع که باشند، به دمکراسی مستقیم کارگری.

کمونیست: ما تا حال در باره شورا بعنوان نوعی تشکل صحبت میکردیم اما در این قطعنامه بوضوح از "جنبش مجامع عمومی" صحبت میشود. منظور از جنبش مجامع عمومی چیست؟ این جنبش با چه خصوصیاتی مشخص میشود بجز یک شکل معین از تشکل چه هدفی را تعقیب میکند و قرار است بکجا برسد؟

منصور حکمت: تبلیغات ما در باره مجامع عمومی تا بحال معطوف به توضیح مطلوبیت و کارائی مجامع عمومی، بعنوان یک ظرف مبارزاتی، برای کارگران بوده است. آنچه ما امروز میگوئیم اینست که باید از یک جنبش مجامع عمومی سخن گفت. دوره‌هایی در تاریخ مبارزات کارگری وجود دارد که با پا گرفتن جنبشهای معینی تعریف میشود. مثلاً جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، جنبش سندیکائی در اوائل قرن در ایران، و یا جنبش شورائی در طول انقلاب ۵۷، جنبش کنترل کارگری و غیره. فرق تبلیغ مجامع عمومی بعنوان یک ارگان مفید با تلاش در ایجاد یک جنبش مجامع عمومی در این است که در این مورد اخیر ما میخواهیم مبارزه برای برپائی این مجامع به قطب نمای حرکت و عامل خصلت نمای یک دوره

نظام سرمایه داری مسبب تمام مصائب بشر در قرن حاضر است!

مجمع عمومی بر شمرده شده است آیا میتوانید یک تصویر ملموس‌تر و همه‌جانبه‌تری از چهره فعال این جنبش بدست بدهید؟ برای اینکه بتوان رهبران خوب و خستگی‌ناپذیری برای این جنبش تربیت کرد باید آموزش و تبلیغ چه مقولات و موضوعات دیگر را علاوه بر اهداف مستقیم خود این جنبش در دستور گذاشت؟

منصور حکمت: در این باره باید مفصل و مکرر صحبت کرد. من از این فرصت برای اشاره به چند نکته استفاده میکنم. فعال جنبش مجمع عمومی کسی است که نه از یک ایده‌آل مجرد در باره مجمع عمومی، بلکه از مبارزات جاری کارگران حرکت میکند. بحث شورا و سندیکا در درون چپ هر چه باشد، اعتراض کارگری هم اکنون جریان دارد و سازمان مناسب، رهبری مناسب و دورنمای پیشروی فوری خود را طلب میکند. اگر خود را بجای اینکه "مومنین به شورا" در نظر بگیریم، کارگر پیشرویی بدانیم که باید به مسئله سازماندهی اعتراضات معین در واحدهای معین پاسخ بدهد، آنوقت ارزش مبارزه برای تشکیل مجامع عمومی و ایفای نقش آنها را بهتر درک میکنیم. فعال مجمع عمومی کسی است که در اعتراضات جاری کارگران را به استفاده از مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مبارزاتی موثر فرا میخواند. میکوشد تا این عمل در واحدهای هر چه بیشتری تکرار شود، میکوشد که این مجامع خصلت ادامه‌کارتری بخود بگیرند، با هم مرتبط شوند و به رهبری‌های اجرائی شکل بدهند. برای فعال مجمع عمومی انطباق مجامع با یک الگوی از پیشی‌آفندر مسئله نیست که ایجاد آنها و گسترش نقش آنها. فعال مجمع عمومی کسی است که دائماً از نفوذ خود بعنوان یک کارگر پیشرو برای متقاعد کردن کارگران و رهبران عملی برای اتکاء به این ارگان سود میجوید، نقاط قدرت آنها را به کارگران می‌شناساند، و تلاش میکند عناصر و محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجامع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لاینفک تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختناق میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرید، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه میتوانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو میتوانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده‌های متکی به مراکز غیبی و تبعیت‌آمیز کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و

مبارزات کارگری تبدیل بشود. مبارزات کارگری باید با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد، هر چه بیشتر این ارگانها تشکیل بشوند، قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. جنبش مجمع عمومی پاسخ فوری و عملی ما به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران در دوره کنونی است. شوراها و جنبش تمام عیار شورائی تنها میتواند حاصل درجه‌ای از پیشرفت جنبش مجمع عمومی باشد.

ما ایده مجمع عمومی را بسیار پیش از این طرح کرده ایم. در آن زمان کل چپ روشنفکری و کلیشه‌ای خلقی این ایده را ذهنی و غریب نامید. چند سال مبارزه کارگران ایران معلوم کرد که آنچه ذهنی و غریب است نحوه تفکر سوسیالیسم خلقی ایران در باره جنبش توده‌ای کارگری است. نه فقط کارگران عملاً بطور روز افزونی این مجامع را تشکیل دادند و در مبارزه خود به آنها متکی شدند، بلکه شعار و ایده مجمع عمومی جای خود را در ذهنیت کارگر آگاه و پیشرو ایران باز کرد. امروز خوشبختانه خیلی‌ها صحت ایده مجمع عمومی را پذیرفته‌اند و با به آن تسلیم شده‌اند. ما می‌گوییم کارگران کمونیست باید فعالین جنبش مجامع عمومی باشند، چرا که این تنها راه واقعی برای سازماندهی کارگران در مقیاس وسیع و برای پر کردن خلاء کار سازمانیافته توده‌ای - علنی کارگری است. چپ خلقی و روشنفکری میتواند از این مسئله صرف‌نظر کند، میتواند این مشغله ما را اکنون میسم بخواند، همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی حواله بدهد. امثال اکثریت و حزب توده میتوانند به شوراها و بیبوندند و بعد هم سرخود نماینده ندیده و نشناخته کارگران ایران (!) را به کنگره هجدهم اتحادیه‌های شغلی به اتحاد شوروی بفرستند! سندیکالیست‌های سنتی میتوانند منتظر شرایطی بشوند که دولت اسلامی اجازه تشکیل اتحادیه به آنها بدهد و سندیکالیست‌های "مخفی" میتوانند فعلاً از سازماندهی عمل توده‌ای کارگران چشم‌پوشی کنند. برای ما مسئله بنحو دیگری مطرح است.

ما معتقدیم هم کمونیسم و ایده‌های اساسی جنبش شورائی، و هم تجربه جاری کارگران ایران در مبارزات چند ساله اخیر روش مبارزه توده‌ای کارگری در دل همین شرایط اختناق را بدست داده است. انسان باید فقط چشمش را باز کند و آن را ببیند. این روش برپا کردن جنبش مجامع عمومی کارگری است. مبارزه توده صدها هزار نفری کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتواند مخفی باشد. رهبری سراسری کارگران میتواند مخفی باشد، اما ابراز وجود توده کارگران که مستلزم دخالت مستمر رهبران عملی و علنی و تشکیل تجمعات گوناگون کارگران است، نمیتواند در بعد علنی صورت نگیرد. حزب کارگران باید راه واقعی و عملی برای سازماندهی عمل توده کارگران را نشان بدهد. جنبش مجمع عمومی این راه واقعی است.

کمونیست: در قطعنامه فقط چند وظیفه برای فعالین جنبش

برنامه یک دنیای بهتر را به دوستان خود معرفی کنید!

صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاست‌های خود و آلترناتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ میکنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هر چه وسیعتری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حتی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین کسانی هستیم که آستین بالا میزنیم و در این حرکت شرکت میکنیم. هیچ تلاش کارگری نیست که ما به سرنوشت آن بی اعتنا باشیم. ما آلترناتیو خود را با شرکت بخش هر چه بیشتری از کارگران پیشرو و مبارز میسازیم، ما ارجحیت سیاست عملی خود را همیشه و در هر شرایطی توضیح میدهیم، اما در عین حال عنصر فعال هر سنگربندی واقعی کارگران خواهیم بود. مهم تشخیص حرکت‌های اصیل کارگران برای اتحاد و مبارزه (در هر شکل) از حرکت‌های غیر واقعی، تخیلی و یا مضر بحال مبارزه کارگری است. تشخیص این مسئله در هر مورد، برای کمونیست و کارگر پیشروی‌ای که از نزدیک با حرکات کارگری در تماس باشد و منافع کل طبقه را مد نظر قرار داده باشد، دشوار نیست. مشروط بر اینکه فعالین ما در هر مورد معین با حساسیت و دلسوزی لازم این حرکات را مطالعه و تحلیل کنند.

سیاست ما دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و بسط جنبش شورائی است. سیاست ما تضعیف تلاش‌های گرایش‌های دیگر برای ایجاد سندیکاها و تشکلهای توده‌ای دیگر نیست. امید ما اینست که با تلاش ما جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی بخش هر چه بیشتری از نیروهای طبقه کارگر برای متشکل شدن و متحد شدن را بخود کاتالیزه کند.

نشریه کمونیست شماره ۳۷، اسفند ۱۳۶۶

مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۱۶۷ تا ۱۸۸

 <http://jahantelegraf.com/>
 <https://t.me/nashriyeporsesh>
 <https://www.instagram.com/p/CDeAfVhhwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>
 <https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

kanoonmabaheh@gmail.com

کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزبور شکل گرفت و نام تری و همگونی مکتب تری شکل انقلاب و انقلاب طبقه کارگر و نظام سرمایه داری و مناصب آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش در نقد مارکسیسم بنیادین، جامعه سرمایه داری معاصر، نظامی افروزی، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، تری شکل جامعه طبقه‌ای، منشی است.

برنامه یک دی‌بای بهتر



کانون مباحث کمونیسم کارگری

kanoonmabaheh@gmail.com

دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که میگوید اختناق نمیگذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما میگوئیم مجمع عمومی ظرف امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجمع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

کمونیست: و بالاخره در پایان میتوانی کمی در باره رابطه حزب یا فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

منصور حکمت: پاسخ جامع به این سوال هم تنها میتواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موقوف بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفا به برخی جوانب کلی مسئله اشاره میکنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبروئیم: تثبیت و آموزش ایده شوراها، براه انداختن یک جنبش واقعی مجمع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراها و اصولیت جنبش شورائی را مداوما و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دموکراسی مستقیم، آمادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلا صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید میکنم. همانطور که گفتیم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماما به یک فعل و انفعال علنی و توده‌ای متکی است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرائی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تلفیق کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلا صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آژیتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از طریق مجمع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفقا را به بحثهای قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایش‌های درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!